

An Analysis of Shah Abbas I's Foreign Policy Based on Mearsheimer's Offensive Realism

Amir Ali Mokhtari Marzroudi¹

Amir Reza Baghtag²

Ebrahim Barzegar³

This study aims to provide a novel explanation of the foreign policy of the Safavid monarch, Shah Abbas I (r. 1587–1629 / 996–1038 AH), through the lens of John Mearsheimer's theory of Offensive Realism. The central research question is: Why did Shah Abbas I adopt such a policy in the regional and international arenas? Utilizing a descriptive-analytical method and drawing upon documentary-library data, this research demonstrates that Shah Abbas increased Iran's relative power through military and economic reforms, the centralization of power, and the reduction of dependence on the *Qizilbash*, thereby ensuring the survival and security of his reign and the Persian state. Through the tactical "Peace of Istanbul," the reclamation of lost territories, and multilateral diplomacy with European powers, he shifted the balance of power against the Ottoman Empire in favor of the Safavids. His proactive behavior in expelling the Portuguese from the Persian Gulf, coupled with alliance-building with powers such as Britain and the conquest of a significant portion of Iraq, reflects strategic rationality and a drive for survival and regional hegemony. The findings confirm that Shah Abbas's foreign policy aligns significantly with the core components of Offensive Realism, including international anarchy, the maximization of relative power, and preemptive action. The primary factors shaping his foreign policy were regional anarchy, the quest for survival, and the transformation of Iran into a regional power. By presenting an interdisciplinary model, this research seeks to fill the theoretical gap in the analysis of Safavid foreign policy and open new horizons for comparative historical-theoretical studies.

• **Keywords:**

Iran, Safavid Era, Shah Abbas I, Foreign Policy, Mearsheimer's Theory, Offensive Realism.

¹ MA Student in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author). amirali_mokhtari@atu.ac.ir

² MA Student in International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. amirreza_baghtag@atu.ac.ir

³ Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. barzegar@atu.ac.ir



واکاوی سیاست خارجی شاه عباس اول بر حسب واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر

امیرعلی مختاری مرزرو^۱

امیررضا بغتاق^۲

ابراهیم بزرگر^۳

چکیده

این نوشتار تلاش دارد تا تبیین نو از سیاست خارجی حکومت شاه عباس اول صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ق.) از منظر نظریه واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر را ارائه دهد. پرسش پژوهش حاضر این است که چرا شاه عباس اول صفوی چنین سیاستی را در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کرد؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از داده‌های اسنادی-کتابخانه‌ای نشان می‌دهد که شاه عباس با اصلاحات نظامی و اقتصادی، تمرکز قدرت و کاهش وابستگی به قزلباشان، قدرت نسبی ایران را افزایش داد تا از این طریق بقاء و امنیت حکومت خود و ایران را حفظ نماید. او با صلح تاکتیکی استانبول، بازپس‌گیری سرزمین‌های ازدست‌رفته و دیپلماسی چندجانبه با اروپا، موازنه قوا را در برابر عثمانی به نفع صفویه تغییر داد. رفتار پیش‌دستانه در اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس همراه با ائتلاف‌سازی با قدرت‌هایی نظیر بریتانیا و فتح بخش عظیمی از عراق نشان‌دهنده عقلانیت راهبردی و تلاش برای بقاء و برتری منطقه‌ای است. یافته‌ها تأیید می‌کنند که سیاست خارجی شاه عباس با مؤلفه‌های واقع‌گرایی تهاجمی از جمله آنارشی نظام بین‌الملل، کسب حداکثری قدرت نسبی و رفتار پیش‌دستانه انطباق نسبی داشته و علل اصلی شکل‌دهنده سیاست خارجی حکومت شاه عباس، آنارشی منطقه‌ای، حفظ بقاء و تبدیل ایران به قدرت منطقه‌ای بوده است. این پژوهش با ارائه الگویی میان‌رشته‌ای سعی دارد خلأ نظری در تحلیل سیاست خارجی دوره صفویه را پر کرده و افق‌هایی برای مطالعات تطبیقی تاریخی-نظری بگشاید.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، شاه عباس اول، سیاست خارجی، نظریه مرشایمر، واقع‌گرایی تهاجمی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۵

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران (نویسنده

مسئول) amirali_mokhtari@atu.ac.ir

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران

amirreza_baghtag@atu.ac.ir

^۳ استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران barzegar@atu.ac.ir



مقدمه

تحلیل سیاست خارجی حکومت‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ ایران به‌ویژه دوره حکمرانی‌های قدرتمند و تحول‌آفرین، همواره از اهمیت فراوانی در مطالعات تاریخ سیاسی و روابط بین‌الملل برخوردار بوده است. در این میان، دوره صفویه و از جمله دوره حکمرانی شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق.) جایگاه برجسته‌ای دارد؛ زیرا در این مقطع، ایران نه تنها از بحران‌های داخلی و تهدیدهای مرزی عبور کرد، بلکه به یکی از قدرت‌های تعیین‌کننده در نظام منطقه‌ای قرن هفدهم میلادی تبدیل شد (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۷۴؛ موسوی‌نیا، ۱۳۹۴: ۶۶). درک چرایی این جهش، تنها با خوانش تاریخی ساده از حوادث ممکن نیست؛ بلکه نیازمند تبیین نظری است تا منطق تصمیم‌گیری شاه عباس و الگوی رفتاری حکومت وی در عرصه سیاست خارجی آشکار شود.

شاه عباس اول وارث حکومتی بود که از درون دچار گسست سیاسی، از هم‌پاشیدگی نظامی و بحران اقتصادی شده بود. در سطح خارجی نیز تهدید عثمانی‌ها در غرب، تهاجم ازبکان در شرق و رقابت قدرت‌های اروپایی در خلیج فارس، بقای دولت صفوی را به خطر انداخت. در واکنش به این وضعیت، شاه عباس مجموعه‌ای از اصلاحات بنیادین در ارتش، دیوان‌سالاری و سیاست خارجی اعمال نمود (کوئین، ۱۴۰۱: ۴۲). او با ایجاد تمرکز قدرت در دست خویش، ایجاد سپاه دائمی و کاهش وابستگی به قزلباشان، بنیان اقتدار نوینی را نهاد که امکان کنش فعال در محیط بین‌المللی را فراهم آورد. در حوزه سیاست خارجی، شاه عباس ضمن اتخاذ دیپلماسی چندلایه، هم‌زمان سیاست صلح تاکتیکی با عثمانی، رقابت فعال با ازبکان و تعامل حساب‌شده با قدرت‌های اروپایی را پی گرفت.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که روابط شاه عباس با حکومت‌های دیگر همچون اسپانیا، انگلیس و هلند، نه صرفاً از سر کنجکاوی فرهنگی، بلکه تلاشی برای شکستن تهدید انحصار تجاری پرتغال (نوابی و غفاری‌فرد، ۱۳۸۷: ۲۰۲) و یافتن متحد علیه عثمانی (دل‌واله، ۱۳۸۴: ۱۹۴) در منطقه بود. به همین ترتیب، سیاست‌های نظامی شاه عباس در بازپس‌گیری و تسلط بر خلیج فارس و اخراج پرتغالی‌ها از بنادر جنوبی ایران را می‌توان مصداق سیاست خارجی فعال و عمل‌گرایانه دانست. با وجود این، در ادبیات پژوهشی موجود کمتر تلاشی برای تبیین نظری چنین رفتارهایی بر اساس مکاتب و نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی معاصر انجام شده است.

پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از چارچوب نظری واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر^۱ به این پرسش اصلی پژوهش که «چرا شاه عباس اول صفوی چنین سیاست خارجه‌ای در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کرد؟»، پاسخی مناسب ارائه دهد. فرضیه این پژوهش که متأثر از مؤلفه‌های نظریه مرشایمر نظیر بقامحوری، امنیت‌محوری، موازنه قوا و بیشینه‌سازی قدرت نسبی است، بیان می‌دارد که هدف اصلی حکومت شاه عباس، حفظ بقای سلطنت در برابر تهدیدهای خارجی و رفع این تهدیدات با بیشینه‌سازی قدرت و موازنه‌سازی قوا در منطقه بود؛ لذا می‌توان اولویت اساسی حکمرانی خارجی وی را حفظ بقا و امنیت در برابر آشفستگی و تهدید دائمی توصیف کرد که با راهبرد واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر تطابق دارد. از نظر روش‌شناسی، پژوهش حاضر به شیوه نظری-تحلیلی است؛ به این معنا که داده‌های تاریخی و شواهد مربوط به سیاست خارجی شاه عباس در پرتو مفروضات اصلی واقع‌گرایی تهاجمی بازتیین می‌شوند. در این چارچوب، متغیرهای کلیدی نظریه مانند «آنارشی نظام بین‌الملل»، «قدرت نسبی»، «تلاش برای بقاء»، «افزایش نفوذ منطقه‌ای» و «رفتار پیش‌دستانه برای مهار تهدید» با رویدادها و تصمیمات شاه عباس تطبیق داده می‌شوند تا منطق رفتار خارجی حکومت وی تحلیل گردد. این بررسی بر حسب رجوع، جمع‌آوری و استخراج داده‌ها از منابع دست‌اول و دست‌دوم به روش کتابخانه‌ای-اسنادی انجام می‌شود.

پیشینه پژوهش

دوران شاه عباس اول یکی از برجسته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران از نظر سیاست خارجی و تعامل با نظام بین‌الملل به شمار می‌رود. پژوهش‌های متعددی کوشیده‌اند با رویکردهای متنوعی سیاست خارجی این پادشاه را از منظرهای مختلف تبیین کنند. در مجموع، پیشینه علمی این حوزه را می‌توان در دو محور کلی «مطالب عمومی دوره صفوی» و «مطالب مربوط به سیاست خارجی شاه عباس» بررسی کرد.

الف) مطالب عمومی دوره صفوی: تا به امروز ادبیات پژوهشی غنی نسبت به دوره و حکمرانی شاه عباس با رویکردها و رهیافت‌های مختلف به رشته تحریر درآمده‌اند. برخی از این پژوهش‌ها نظیر پژوهش‌های نصرالله فلسفی (۱۳۷۵)، منوچهر پارسادوست (۱۳۸۸)، دیوید بلو (۱۳۹۶) و شعله کوئین (۱۴۰۱) به صورت کلی به حکومت و شخص شاه پرداخته‌اند. در این پژوهش‌ها، مسئله تحقیق نه سیاست خارجی شاه عباس به طور اخص،

^۱. John J. Mearsheimer

بلکه خود شاه عباس و سیاستش به طور اعم است. برخی دیگر از ادبیات موجود، مربوط به پژوهش‌های صورت‌یافته در باب تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی در دوران صفویه همانند پژوهش‌های موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی (۱۳۹۱) و عبدالحسین نوایی و عباسقلی غفاری‌فرد (۱۳۸۶) و یا تاریخ ایران در این دوره نظیر کارهای احمد تاج‌بخش (۱۳۴۰)، سرپرسی سایکس (۱۳۴۳) و رودی متی (۱۳۹۳) با اشاراتی به سلطنت شاه عباس هستند. همانطور که از عنوان این پژوهش‌ها پیداست، مرجعیت بحث اینها نیز نه سیاست خارجی شاه عباس، بلکه تاریخ تحولات این دوره است.

ب. مطالب مربوط به سیاست خارجی شاه عباس: برخی دیگر از این پژوهش‌ها با مسائل مربوط به سیاست خارجی ایران در دوره معاصر به تحریر درآمده‌اند، برای نمونه پژوهش‌های روح‌الله رضانی (۱۴۰۲) و محمدحسن کاووسی‌عراقی (۱۳۷۹) از این نوع پژوهش‌ها هستند. این پژوهش‌ها به بررسی رویدادها و سیاست خارجی ایران در دوره شاه عباس نیز پرداخته‌اند و اطلاعات مفیدی از چیستی و چرایی این سیاست خارجی ارائه داده‌اند. اما برخی دیگر نظیر کارهای منوچهر پارسادوست (۱۳۴۵)، نصرالله فلسفی (۱۳۹۶) و علی اکبر ولایتی (۱۳۷۴) به طور اخص به روابط خارجی دوره شاه عباس اول اشاره دارند. این نوشتارها، اما با روش تاریخ‌نگاری سنتی بدون چارچوب نظری مشخص و مسئله پژوهشی معین، صرفاً به بیان روابط و شرح مواقع این روابط پرداخته‌اند؛ لذا با اینکه این پژوهش‌ها اطلاعات قابل توجهی به ما ارائه می‌دهند، اما بنا به ایرادات مذکور نمی‌توان آنها را پژوهشی روش‌مند و مسئله‌مند در باب روابط خارجی شاه عباس دانست.

پژوهش سید رضا موسوی‌نیا (۱۳۹۴) یکی از اصلی‌ترین پژوهش‌هایی است که در این باب و با رهیافت واقع‌گرایی به تحریر درآمده است. در بخش نخست این پژوهش، موسوی‌نیا به حکمرانی خارجی حکومت شاه عباس می‌پردازد و ضمن طرح مسئله خویش با عنوان «رنالیسم ایرانی»، مدعی است که واقع‌گرایی که در ایران پیگیری می‌شد، با واقع‌گرایی امروزی تفاوت‌هایی دارد. از جمله تفاوت‌هایی که او مطرح می‌کند، افزودن مؤلفه اهمیت بقای شاه و حکومت در کنار بقای دولت است که در نظریات واقع‌گرایی مهم قلمداد می‌شوند. این پژوهش از چند جهت با کار حاضر تفاوت دارد. پژوهش ما نه به دنبال تحلیل صرف نظری از حکمرانی خارجی شاه عباس، بلکه سعی در بازتبیین رفتار خارجی و یافتن علل و دلایل وقوع حوادث خارجی حکومت وی را دارد. افزون بر این، رهیافت موسوی‌نیا با واقع‌گرایی کلاسیک و بازخوانی ایرانی این رهیافت با افزودن برخی مؤلفه‌ها انجام پذیرفته است که تعریفی متفاوت از بسیاری اقدامات شاه عباس نسبت به تعریف برآمده از رهیافت واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمیری دارد.

در سوی دیگر، سید هاشم آقاجری و ابراهیم مشفق‌فر (۱۳۸۹) با رویکرد تاریخی-تحلیلی نشان می‌دهند که شاه عباس با اصلاح ساختار قزلباشان، تمرکز قدرت نظامی و استفاده از جغرافیای دفاعی ایران موفق شد تا تهدیدات ازبک، عثمانی و پرتغالی را مهار کند. پژوهش هادی ابراهیمی کیایی (۱۳۹۸) با روش توصیفی-تحلیلی استدلال می‌کند که گرایش به حفظ کرامت ملی و استقلال در برابر قدرتهای خارجی ریشه در سیاست خارجی شاه عباس اول دارد. وی بیان می‌کند که شاه عباس ضمن گسترش روابط خارجی با حفظ شأن و اقتدار ملی به‌ویژه در تعامل با اروپا و عثمانی بر سه مؤلفه «محدودیت خودخواسته در منازعات»، «ولویت هويت» و «منزلهت‌جویی» تأکید داشت. محمد جعفر بیگلر و بدرالسادات عزیزاده‌مقدم (۱۴۰۲) نیز با روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع تاریخی و آثار حافظ فرهانی‌فر به استخراج اصول بنیادین سیاست خارجی شاه عباس اول پرداخته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست خارجی صفویان بر سه اصل «استقلال و حفظ تمامیت ارضی»، «توازن قوا در برابر عثمانی و ازبک» و «گسترش تجارت و روابط فرهنگی با غرب» استوار بود. اما برخلاف برداشت‌های رایج از روابط خصمانه میان ایران و عثمانی، مقاله جهانبخش ثواقب و همکارانش (۱۳۹۹) با رویکرد توصیفی-تحلیلی، سیاست خارجی شاه عباس اول در برابر امپراتوری عثمانی را اصل «تقدم صلح بر جنگ» می‌نامد. نویسنده مدعی است که شاه عباس با دیپلماسی فعال و پایبندی به قراردادهای رسمی توانست ثبات مرزی، رونق تجارت و حفظ موجودیت دولت صفوی را تضمین کند. یافته‌ها بیانگر آن است که صلح‌گرایی شاه عباس نه نشانه ضعف، بلکه نماد عقلانیت سیاسی و درک عمیق از توازن قوا بود؛ الگویی که بنیان تعامل واقع‌گرایانه ایران با همسایگان غربی را در تاریخ سیاست خارجی کشور نهادینه کرد.

پژوهش حاضر از دیدگاه نظری با وارد کردن مفاهیم واقع‌گرایی تهاجمی در تحلیل سیاست خارجی یک دولت پیشامدرن، نوآوری روش‌شناختی و مفهومی دارد و یک کار میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود. این رویکرد نه تنها به درک تازه‌ای از منطق قدرت در سیاست صفوی می‌انجامد، بلکه امکان مقایسه تاریخی رفتار دولت‌های ایرانی با مدل‌های مدرن روابط بین‌الملل را فراهم می‌کند. از این حیث، پژوهش فوق خلاً نظری موجود در مطالعات تاریخی سیاست خارجی ایران را پر می‌کند و الگویی میان‌رشته‌ای از تلفیق نظریه و تاریخ ارائه می‌دهد.

چارچوب نظری

برای فهم واقع‌گرایی تهاجمی، لاجرم باید به ریشه‌های این نظریه بپردازیم. واقع‌گرایی یکی از کهن‌ترین و تأثیرگذارترین پارادایم‌ها در روابط بین‌الملل است. ریشه‌های فلسفی آن را می‌توان

در آثار افرادی نظیر توسیدید^۱، ماکیاولی^۲ و هابز^۳ یافت. توسیدید در "تاریخ جنگ پلوپونزی"، روابط میان دولت‌شهرهای یونان را بر اساس منطق زور و منافع تبیین کرد. ماکیاولی در "شهریار"، مکرراً بر اهمیت زور و قدرت در عملی‌سازی فعالیت‌ها و برقراری امنیت تأکید نمود. هابز نیز در "لویاتان"، وضعیت طبیعی انسان را «جنگ همه علیه همه» دانست که تنها با قدرت برتر قابل مهار است. این بنیان فلسفی (جهانی‌آнарشیک، قدرت به عنوان معیار نهایی امنیت و بقاء بازیگرانی خودیاری‌گر) بعدها مبنای تفکر رئالیستی در روابط بین‌الملل شد. در یک نگاه کلی ۶ موج واقع‌گرایی را می‌توان چنین نام برد؛ ۱. واقع‌گرایی کلاسیک مورگنتا^۴، ۲. نئوواقع‌گرایی ساختاری والتز^۵، ۳. واقع‌گرایی سقوط و ظهور گیلپین^۶، ۴. واقع‌گرایی تدافعی والت^۷، ۵. واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر و ۶. واقع‌گرایی نئوکلاسیک اندیشمندانی همچون جرویس^۸ و راندال شوئلر^۹ است (چگنی‌زاده و عسگری کرمانی، ۱۳۹۶: ۷۰-۵۹).

با گذر زمان و در قرن بیستم میلادی به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، واقع‌گرایی در قالب «واقع‌گرایی کلاسیک» توسط نظریه‌پردازانی چون هانس مورگنتا^{۱۰} و ای. اچ. کار^{۱۱} نظام‌مند و منسجم گشت. ای. اچ. کار کتاب "بحران بیست ساله" را نگاشت و در آن رویکرد آرمان‌گرا به روابط بین‌الملل را به سبب آنچه انفکاک از واقعیت‌ها و اولویت «آرزو» بر «تفکر» می‌نامید، سرزنش کرد (Carr, 1964: 8). اثر مورگنتا با نام "سیاست میان ملت‌ها" یکی دیگر از آثار مهم این دوره است. مورگنتا در این کتاب با رد جایگاه اخلاق و ارزش‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل با رویکردی عینی «منافع ملی» را چراغ راهنمای کشورها دانست. وی قدرت را حاصل ویژگی‌های ذاتی انسان می‌دانست و معتقد بود که انسان ذاتاً میل به سلطه دارد و این میل به عرصه سیاست میان‌دولتی نیز سرایت می‌کند. در اندیشه مورگنتا به سبب سرشت قدرت‌طلبی و غیرفرمانبر انسان، کشورها بازیگران منفرد خودخواهی هستند که صرفاً در فکر بیشینه‌سازی قدرت هستند (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۲۶-۵). با گذشت زمان و به‌ویژه پس از مطرح‌شدن انتقادات گسترده به بنیان‌های نظری واقع‌گرایی و

1. Thucydides

2. Niccolo Machiavelli

3. Thomas Hobbes

4. Hans Morgenthau

5. Kenneth Neal Waltz

6. Robert Gilpin

7. Stephen Walt

8. Robert Jervis

9. Randall Schweller

10. Hans Morgenthau

11. Edward Hallett Carr

شکست واقع‌گرایی در توضیح تغییرات سریع جنگ سرد، نوعی بازخوانی ساختاری در آن شکل گرفت.

در این راستا، والتز در "نظریه سیاست بین‌الملل" کوشید واقع‌گرایی را از سطح فردی و روان‌شناختی مورگنتا به سطح ساختار نظام بین‌الملل ارتقاء دهد. والتز با تقلیل‌گرا دانستن رویکردهای خرد، سطح تحلیل سیستمیک را به عنوان سطح تحلیل مناسب تحلیل مسائل بین‌المللی قلمداد می‌نمود و از این‌رو ویژگی‌های داخلی و ایدئولوژیک کشورها را فاقد اهمیت می‌دانست (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۰۹). او استدلال می‌کرد که آنا‌رشی منبع اصلی منازعه میان دولت‌ها است. از نظر والتز نظام بین‌الملل ذاتاً آنا‌رشیک بوده و کشورها در صدد افزایش قدرت خود جهت تأمین امنیت هستند؛ بنابراین، کشورها توپ‌های بیلیاردی هستند که فارغ از ویژگی‌های فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک، کارکردی مشترک دارند و همگی به دنبال «تأمین امنیت» هستند (والتز، ۱۳۹۷: ۱۵۱). این امنیت‌طلبی توسط کشورها در این نظام خودیاری به معمای امنیت^۱ منجر می‌شود. در نظریه والتز برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک، قدرت نه هدف بلکه ابزاری جهت تأمین امنیت قلمداد می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۹۲)؛ بر این اساس، نوعی محافظه‌کاری و تمایل به حفظ وضع موجود در آن به چشم می‌خورد.

سه شاخه واقع‌گرایی تدافعی، واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی نئوکلاسیک در پاسخ به ضعف‌های نئوواقع‌گرایی والتز و دفاع از سنت واقع‌گرایی در مقابل مخالفان لیبرال و سازه‌انگار آن مطرح شدند. مرشایمر با انتشار کتاب "تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ"، نظریه واقع‌گرایی تهاجمی را به عنوان شاخه‌ای از نئوواقع‌گرایی مطرح کرد. او در این کتاب برخی از مفروضات والتز در خصوص نظام بین‌الملل را می‌پذیرد، اما رویکرد وی به موازنه قوا را رد می‌کند.

اصول اندیشه مرشایمر که چارچوب نظری ما در این پژوهش را شکل می‌دهند، عبارتند از: «۱. نظام بین‌الملل آنا‌رشیک است. کشورها به عنوان بازیگران اصلی در نظامی آنا‌رشیک زیست می‌کنند که استلزام آن خودیاری است؛ بنابراین، کشورها جهت تأمین امنیت صرفاً به خود متکی هستند.

۲. همه کشورها سطحی از توان تهاجمی برای آسیب به دیگران را دارا هستند، بنابراین، تهدید حتی از سوی کشورهایی با درجه پائین از توانمندی نظامی نیز وجود دارد.

^۱. security dilemma

۳. کشورها نمی‌توانند از نیات یکدیگر مطلع و آگاه گردند، چرا که نمی‌توانند از آنچه که در اذهان رهبران می‌گذرد باخبر شوند؛ از این رو نمی‌توان نقشی برای نیات رهبران کشورها در برآورد مسائل راهبردی قائل شد.

۴. هدف نهایی کشورها تأمین بقاء به معنای صیانت از تمامیت ارضی و استقلال است و اهداف دیگر از جمله رفاه و ایدئولوژی صرفاً در صورتی معنا دارند که یک کشور قادر به حفظ بقای خود باشد.

۵. کشورها بازیگرانی عقلانی هستند؛ بنابراین، تصمیمات خود را در فرایند هزینه-فایده و بر اساس اصل بیشینه‌سازی قدرت اتخاذ می‌کنند. در این فرایند، دولت‌ها از چارچوب‌های نظری عقلانی و غیرتقلیل‌گرا و مشاوره متخصصان جهت نیل به تصمیم درست بهره می‌برند» (Mearsheimer, 2001: 3, 31؛ مرشایمر و روزاتو، ۱۴۰۲: ۲۵۰).

۶. کشورها به دنبال تبدیل شدن به هژمون هستند. در اندیشه مرشایمر، کشورها در چنین نظام آنارشیک به دنبال کسب سطحی از قدرت برای تأمین امنیت خود نیستند، بلکه آنها مترصد کسب حداکثر قدرت و به عبارت بهتر بیشینه‌سازی قدرت نسبی خود هستند» (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۱۳۰).

چنین کنشی نتیجه تلفیق الزامات ساختار آنارشیک و خودیاری نظام بین‌الملل و امنیت‌طلبی بازیگران است، چرا که بازیگران به‌خوبی می‌دانند که در صورتی می‌توانند از امنیت خود در نظام بین‌الملل آنارشیک اطمینان حاصل نمایند که قدرت خود را تا سطح بسیار زیادی افزایش داده و به هژمون بدل گردند که از نظر وی هژمونی در دسترس، هژمونی منطقی‌ای است (Mearsheimer, 2001: 40). واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر دولت‌ها را راضی به وضع موجود نمی‌داند و معتقد است که آنها در صورت امکان در صدد برهم زدن موازنه قوا و ایجاد نوعی از موازنه خواهند بود که خود در آن قدرتمندترین بازیگر باشند (Mearsheimer, 2001: 3) و فرضیه موازنه قوا بر این مفروضه استوار است که هر گونه نابرابری قدرت میان دولت‌ها (به‌خصوص به لحاظ نظامی)، پندار از تهدید را بالا برده و این امر به همراه کمبود اطلاعات و عدم اطمینان میان دولت‌ها در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل، باعث بروز جنگ و درگیری خواهد شد (Mersheimer, 1995).

۱. تبیین سیاست خارجی شاه عباس بر اساس منطق ساختاری (آنارشی و بقاء)

واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر در تبیین کنش‌های استراتژیک یک دولت بر این اصل تأکید دارد که ریشه اصلی و تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها، نه ویژگی‌های رهبران و خاستگاه

ایدئولوژیک آنها، بلکه ساختار نظام بین‌الملل است. از منظر مرشایمر ساختار نظام بر سه اصل محوری آنارشی، لزوم بقاء و عدم اطمینان به نیات دیگر بازیگران استوار است که دولت‌ها را وادار به اتخاذ سیاست‌هایی خاص می‌کند. این بخش با تمرکز بر این سه مؤلفه ساختاری سعی در تبیین این موضوع دارد که چگونه سیاست‌های شاه عباس اول بر مبنای الزامات محیطی و ساختاری، ماهیتی بقاء‌محور و قدرت‌طلب پیدا کرد.

۱-۱. شرایط آنارشیکی و تهدیدات چندجانبه (عثمانی، ازبکان و پرتغالی‌ها)

الف) امپراتوری عثمانی و فشار ساختاری در جبهه غرب

در دوره صفویه (قرون شانزدهم و هفدهم میلادی) آنارشی منطقه‌ای به‌وضوح بر ایران سایه افکنده بود. ایران در زمان به قدرت رسیدن شاه عباس (۹۹۶ق.) در یک پیچیدگی امنیتی چندجانبه گرفتار بود که به مثابه تجلی عملی آنارشی عمل می‌کرد. در غرب ایران، عثمانی به عنوان یک قدرت هژمونیک منطقه‌ای، مهم‌ترین و وجودی‌ترین تهدید در ساختار آنارشیکی آن دوره برای ایران، بخش‌هایی مهم از اراضی ایران (آذربایجان، قفقاز و عراق) را تصرف کرده بود و با تهاجمات گاه و بیگاه خود به سرحدات ایران، تهدیدی وجودی^۱ برای بقای حکومت صفوی و شاه عباس محسوب می‌شد. پس از جنگ چالدران و صلح آماسیه، اگر چه دوره‌هایی از آرامش نسبی حاکم شد، اما ضعف ساختار قدرت داخلی ایران در دوران شاه محمد خدابنده و شاه اسماعیل دوم موازنه قوا را به شدت به نفع عثمانی تغییر داد. عثمانی‌ها با بهره‌گیری از خلأ قدرت در ایران با نقض حریم سرزمینی بارها به ایران حمله کردند و اوج این تهاجمات نیز به اواخر دوران شاه محمد خدابنده برمی‌گشت که «عثمانی‌ها سراسر آذربایجان را به تصرف خود درآوردند و تبریز را غارت کردند» (راوندی، ۱۳۵۶، ۳۹۵/۲) و «جمیع خانه‌ها ... خراب شده، درها و پنجره‌ها ... کنده شده و به جای همیشه سوخته شده بود ... و از چندین هزار خانه دلنشین یک خانه ... سالم نمانده بود» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷، ۳۶۱/۱). از منظر ساختاری تهدید عثمانی تنها یک منازعه مرزی نبود، بلکه تهدیدی علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت صفوی محسوب می‌شد که دو رکن اصلی بقاء محسوب می‌شوند. حضور یک قدرت هژمونیک در همسایگی غربی که دارای برتری نظامی (به‌ویژه در توپخانه و پیاده‌نظام ینی‌چری) بود، محیط امنیتی ایران را به شدت ناامن کرده بود.

^۱. Existential Threat

ب) ازبکان و معضل امنیت در جبهه شرقی ایران

در شرق نیز قبایل ازبک و خانان ماوراءالنهر به طور مداوم و به‌ویژه با انگیزه غارت، شهرها و بلاد شرقی ایران را ناامن کرده و مناطق راهبردی خراسان را تهدید می‌کردند، به طوری که هم‌زمان با نخستین سال سلطنت شاه عباس، هرات پس از ۹ ماه محاصره در اواخر ربیع‌الاول ۹۹۶ق. به دست عبدالله خان دوم شیبانی فتح گردید (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۰۰). این تهدید و ناامنی از جانب ازبکان، حکومت شاه عباس را وادار به حفظ توان نظامی قابل توجه در جبهه شرق می‌کرد و این وضعیت مصداق بارز آن چیزی است که در مطالعات راهبردی امروزی از آن با عنوان «جنگ در دو جبهه» یاد می‌شود. فشار هم‌زمان عثمانی و ازبک‌ها که اولی تهدید وجودی و دومی تهدیدی برای منافع ایران دوره صفوی محسوب می‌شدند، منابع محدود دولت صفوی را تجزیه می‌کرد. ضعف قزلباشان در انسجام داخلی و نیز خودسری‌های مکرر آنان از دستورات شاه که موجب گردید ازبکان راهبرد تهاجمی‌تری نسبت به خراسان داشته باشند، تهدید ازبکان را بیش از پیش ساخت که این امر خود نشان‌دهنده ماهیت فرصت‌طلبانه دولت‌ها در نظام خودیار است.

ج) حضور پرتغال در جنوب ایران

ضلع سوم مثلث تهدیدات در محیط آنارشیک دوران شاه عباس، حضور فعال پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود. پرتغالی‌ها با اشغال جزیره هرمز در ۹۹۰ق. و برقراری انحصار تجاری بر خلیج فارس، نه تنها مسیرهای اقتصادی ایران (مانند تجارت ابریشم و ادویه) را به مخاطره افکنده بودند (آقاجری و مشفق‌فر، ۱۳۸۹)، همچنین موجب افزایش تراکم تهدید و آنارشی منطقه‌ای شده بودند. اشغال جزیره هرمز و برقراری انحصار تجاری در مناطق اشغالی، اگر چه در نگاه اول تهدیدی اقتصادی به نظر می‌رسید، اما در عمق استراتژیک خود، حاکمیت ملی ایران را نقض کرده و منافع ایران صفوی را تهدید می‌کرد. در واقع‌گرایی تهاجمی، قدرت اقتصادی زیربنای قدرت نظامی است؛ بنابراین، کنترل پرتغال بر شریان‌های تجاری ابریشم و ادویه، توانایی دولت صفوی برای تولید ثروت و تبدیل آن به قدرت نظامی را محدود می‌ساخت. شرایط آنارشیک حاکم بر محیط پیرامونی ایران در آغاز قرن هفدهم میلادی وضعیتی را پدید آورد که در آن شاه عباس با سه تهدید هم‌زمان مواجه بود. شاه عباس ناچار بود مطابق با منطق آنارشی بر خودیاری در وهله نخست و ائتلاف‌سازی در وهله بعدی تکیه کند. این وضعیت ساختاری، سیاست خارجی او را از ابتداء به سمت یک راهبرد تدافعی-تهاجمی سوق داد و برای افزایش قدرت نسبی مجبور به صلح ابتدایی کرد.

۱-۲. بقاء به عنوان اولویت راهبردی شاه عباس

بر اساس اصل چهارم نظریه مرشایمر که پیش‌تر بدان اشاره شد، "بقاء" هدف نهایی و بنیادین دولت‌هاست. در نظام آنارشیک، دولت‌ها همواره در سایه ترس زندگی می‌کنند و از آنجا که نمی‌توانند از نیت واقعی سایر بازیگران آگاه شوند، بدبینانه‌ترین سناریوها را مبنای محاسبات خود قرار می‌دهند. حکومت شاه عباس به عنوان یک بازیگر خردورز^۱، اولین اولویت خویش را حفظ بقاء سلطنت و در قبال آن، حفظ بقای ایران قلمداد کرده و درک اولویت بقاء، کلید فهم تصمیمات دشوار و گاهی متناقض شاه عباس است. برجسته‌ترین نمود این رویکرد، پذیرش صلح استانبول (۹۹۸ق.) با امپراتوری عثمانی بود. در این معاهده، شاه عباس واگذاری بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های ایران را پذیرفت. در نظر نخست این اقدام ممکن است نشانه‌ای از ضعف یا تسلیم تلقی شود؛ اما در چارچوب واقع‌گرایی تهاجمی، این یک عقب‌نشینی استراتژیک برای خرید زمان و حفظ هسته مرکزی قدرت (بقاء) بود. شاه عباس به‌خوبی دریافت که جنگ هم‌زمان در دو جبهه (با عثمانی و ازبک) در شرایطی که ارتش قزلباش دچار تشمت و نافرمانی است و تمرکز قدرت در دست شاه نیست، قطعاً به نابودی کامل دولت صفوی و سلطنت خود منجر خواهد شد. او با قربانی کردن بخشی از سرزمین (به‌صورت موقت)، اصل نظام سیاسی و سلطنت خود را نجات داد.

این رفتار منطبق با گزاره مرشایمر است که دولت‌ها برای بقاء دست به محاسبات هزینه-فایده می‌زنند. شاه عباس هیئت دیپلماتیک صد نفره (قاضی احمد بن الحسینی قمی، ۱۳۸۳، ۸۹۳/۲) با سفارت مهدی‌قلی خان چاوشلو استاجلو را به همراه برادرزاده خود سلطان حیدر میرزا راهی استانبول کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸). سرانجام در چهاردهم جمادی‌الاول ۹۹۸ عهده‌نامه صلح استانبول توسط نمایندگان سیاسی دو کشور به تأیید رسید (جی. شاو، ۱۳۷۰، ۳۱۶/۱). با این حال، این صلح موقت با ایجاد تمرکز قدرت در دست شاه و دفع شورش‌های داخلی و خطرات خارجی از جمله بازپس‌گیری خراسان و مرکز آن هرات از دست ازبکان ماوراءالنهر در نبرد رباط پریان در پانزدهم محرم ۱۰۰۷ ق. به سردی گرایش یافت. صلح استانبول به شاه عباس اجازه داد تا تمرکز خود را بر سرکوب شورش‌های داخلی و دفع خطر ازبکان معطوف کند و منابع لازم برای بازسازی قدرت نظامی را فراهم آورد.

باید گفت که سیاست خارجی شاه عباس اول در آغاز سلطنت بر پایه یک «راهبرد بقای محاسبه‌گرانه» در محیطی آنارشیک شکل گرفت. او با خوانشی صحیح از توزیع قدرت در

^۱. Rational Actor

نظام منطقه‌ای، ابتداء با پذیرش صلحی تاکتیکی از احتمال نابودی حتمی دولت جلوگیری کرد و سپس اقدام به موازنه‌سازی با عثمانی و سایر تهدیدات حکومت خود کرد که ذکر آن خواهد آمد.

۲. راهبرد حداکثرسازی قدرت نسبی: گذار از قدرت بالقوه به قدرت بالفعل

در پارادایم واقع‌گرایی تهاجمی، "بقاء" گرچه هدف غایی است، اما وسیله دستیابی به آن "قدرت" است. مرشایمر استدلال می‌کند که در یک نظام آنارشیک، دولت‌ها به وضع موجود راضی نیستند و همواره می‌کوشند تا سهم خود را از قدرت جهانی یا منطقه‌ای افزایش دهند. منطق حکم می‌کند که بهترین راه برای تضمین امنیت، تبدیل شدن به هژمون است؛ چرا که هر چه فاصله قدرت یک دولت با رقبایش بیشتر باشد، احتمال مورد تهاجم قرارگرفتن آن کمتر است، از این‌رو قدرت نه یک هدف نهایی بلکه یک مفهوم ابزاری بوده که برای تضمین بقاء و ایجاد برتری منطقه‌ای ضروری تلقی می‌شود. همانطور که پیش‌تر گفته شد، شاه عباس اول با درک این پویایی، برای تغییر موازنه قوا که پس از جنگ چالدران و دوران فترت صفوی به نفع عثمانی تغییر کرده بود، اقدام به عملیاتی کردن چند راهبرد نمود. این راهبردها در دو سطح داخلی (اصلاحات نظامی، اقتصادی و سیاسی) و خارجی (ائتلاف‌سازی با اروپائیان و اصلاحات فرهنگی) پیگیری شد. در ادبیات واقع‌گرایی، این اقدامات شاه عباس مصداق بارزی از "موازنه درون‌گرا"^۱ در یک سو و "موازنه برون‌گرا"^۲ در سوی دیگر است؛ فرایندی که طی آن دولت‌ها با بسیج منابع داخلی و ارتقای کارایی نظامی، همچنین ایجاد اعتماد و ائتلاف با کشورهای خارجی، قدرت خود را افزایش می‌دهند تا توانایی مقابله با تهدیدات را بازیابند.

۲-۱. اصلاحات نظامی و تمرکز قدرت

سنگ بنای استراتژی تهاجمی شاه عباس، نوسازی ارتش و گذار از شیوه‌های سنتی رزم به شیوه‌های مدرن مبتنی بر سلاح گرم به میزان وسیع آن در سطح ارتش بود. تا پیش از شاه عباس، ساختار نظامی صفویه عمدتاً بر نیروی سواره‌نظام قزلباش استوار بود که گرچه در جنگ‌های چریکی و تن‌به‌تن مهارت داشتند، اما فاقد انضباط کلاسیک و تجهیزات مدرن بودند؛ از این‌رو محققان و تاریخ‌نویسان، اصلی‌ترین دلیل شکست ایران شاه اسماعیل اول از

^۱. Internal Balance

^۲. External Balance

عثمانیان در جنگ چالدران را ضعف فناوری نظامی ایرانیان می‌دانند. قزلباش‌ها از ابتدا و از زمان شاه اسماعیل اول «استفاده از تفنگ را خلاف مردانگی می‌دانستند» (فلسفی، ۱۳۷۵، ۲۲۹/۱). شاه عباس برای رهایی از این عقیده، دست به اقدام خلاقانه‌ای زد و آن منصوب کردن برادران شرلی به عنوان مستشار نظامی بود. در سایه تلاش‌های این دو برادر و نیز سختگیری‌های شاه عباس نسبت به نوسازی ارتش، سرانجام ارتش ایران به شکل وسیعی به توپ و تفنگ مسلح شد و تعداد نیروهای مسلح شاه عباس به ادعای ژان شاردن به ۱۲۰ هزار نفر رسید (متی، ۱۳۹۳: ۱۲۴). ابتکار دیگر شاه عباس علاوه بر مسلح کردن سربازان، تشکیل سازمان جدید ارتش و ایجاد صنف توپخانه (تاج‌بخش، ۱۳۴۰: ۵۶) به شکل وسیع‌تر آن نسبت به گذشته بود. او که سربازان خود را به تفنگ مجهز کرده بود (فلسفی، ۱۳۷۵، ۲۲۹/۱)، با درس گرفتن از خطرات تلخ جمعی-ملی و سرشکستگی حاصل از نبرد چالدران، به اهمیت توپ و توپخانه در نبرد تأکید کرده و این موضوع را در نوسازی ارتش خود پیگیری می‌کرد. شاه عباس برای نوسازی ارتش دو اقدام اساسی انجام داد: نخست: مستشار خارجی استخدام کرد تا از تجربیات دیگران در کار نظامی استفاده کند، دوم: از شکست‌های پیشین پدر و عموی خویش در برابر عثمانی‌ها و ازبکان درس گرفته و ارتش خود را به شکل وسیعی به توپ و تفنگ مجهز کرد. اما سومین اقدام مهم شاه عباس در راستای خودیاری در برابر آنارشی منطقه‌ای، تشکیل لشکر جدیدی از غلامان بود که اصالت آنان به سرزمین‌های قفقاز برمی‌گشت و در دوران سلطنت پدربزرگ وی، شاه طهماسب به ایران آمده بودند (کوئین، ۱۴۰۱: ۴۲). با این اقدام، شاه عباس اوضاع را تغییر داد و «توانست گام‌های بزرگی به سوی اتحاد ملی بردارد» (لوئی بلان، ۱۳۷۵: ۴۰).

در سوی دیگر، شاه عباس برای ائتلاف‌سازی و جذب یاری اروپائیان بر علیه دشمن مشترک (عثمانی)، اقدامات متعددی کرد که مهم‌ترین آنها ارسال سفیر به کشورهای اروپایی بود. او از طریق دو سفیر اعزامی خود به اروپا به نام‌های سر آنتونی شرلی^۱ و حسینعلی بیگ بیات که در پانزدهم ذی‌الحجه ۱۰۰۷ ق. از اصفهان راهی شدند (فلسفی، ۱۳۹۶: ۱۶)، طی ۹ نامه به ۹ پادشاه مختلف اروپائی خواسته و هدف خویش که در پی ایجاد ائتلافی شیعی-مسیحی علیه عثمانی بود را با آنان مطرح ساخت (شرلی، ۱۳۷۸: ۱۷۰؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۸۲۲). شاید بتوان گفت که یکی از دلایل اصلی شاه عباس در خوش‌رفتاری با مسیحیان و ارمنیان ساکن ایران که دلاواله در باب آن چنین می‌گوید که مسیحیان در ایران بهتر از خود

مسلمانان زندگی می‌کنند (آقاجری، ۱۳۸۹: ۲۳۳)، تلاش برای جلب نظر مثبت پاپ و کشورهای مسیحی به منظور اعتمادسازی جهت اتحاد با ایران علیه عثمانی است. این چندجانبه‌گرایی وی در جذب متفق علیه عثمانی و دعوت هم‌زمان و جداگانه از ۹ کشور اروپایی، مؤلفه‌ای مهم در تبیین سیاست خارجی حکومت شاه عباس است. او زمانی که سیاست خارجی ایران در بحران به سر می‌برد، با پیگیری چندجانبه‌گرایی به جای اتکاء به تنها یک هم‌پیمان، به سمت اتحاد با چندین کشور در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی رفت. این رفتار سبب شد که ایران بتواند با کسب متحدان متعدد، انزوای گذشته خود را بشکند و با واقع‌گرایی شبکه‌ای و ائتلاف چندگانه حاصل از دیپلماسی فعال، همراه با ارتشی چندگانه مجهز به توپ و تفنگ به یک قدرت و هژمون منطقه‌ای تبدیل شود.

راهبرد حداکثرسازی قدرت نسبی شاه عباس، ترکیبی پیچیده از اصلاحات فنی (ورود سلاح گرم) و مهندسی اجتماعی-سیاسی (تمرکز قدرت قزلباش در دست خویش و برکشیدن غلامان) در امر داخلی و ایجاد ائتلاف‌ها و اتحادهای متعدد و چندجانبه در امر خارجی بود. شاه عباس با این موازنه‌سازی‌ها، زیرساخت‌های لازم را فراهم آورد تا حکومتش از لاک دفاعی خارج شده و با اتخاذ رویکردی تهاجمی، قدرت نهفته^۱ خود را آشکار ساخته و در صدد بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته و تغییر نظم منطقه‌ای برآید.

۳. رفتار تهاجمی و پیش‌دستانه در راستای هژمونی منطقه‌ای

مرشایمر تأکید می‌کند که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت دیگر دولت‌ها به طور کامل مطمئن باشند؛ حتی اگر امروز رقیبی صلح‌طلب باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که در آینده نیاتش تغییر نکند. این عدم اطمینان به نیت، دولت‌ها را وادار می‌کند که همیشه فرض را بر بدترین حالت بگذارند. افزون بر این، مرشایمر استدلال می‌کند که دولت‌ها تنها به حفظ وضع موجود راضی نیستند، بلکه هدف نهایی آنها دستیابی به هژمونی است؛ چرا که در یک نظام آنارشیک، تنها زمانی می‌توان از امنیت کامل اطمینان یافت که هیچ قدرت دیگری توانایی به چالش کشیدن قدرت مسلط را نداشته باشد. بر این اساس، دولت‌ها به محض اینکه توانمندی‌های نظامی و اقتصادی لازم را کسب کنند، رفتار خود را از لاک دفاعی به رویکردی تهاجمی تغییر می‌دهند تا موازنه قوا را به نفع خود برهم بزنند. سیاست خارجی شاه عباس با عثمانی، ازبکان و پرتغالی‌ها بعد از موازنه‌سازی‌های مطرح‌شده، بهترین نمونه از

^۱. Latent Power

اعمال سیاست پیش‌دستانه^۱ و رفتار مبتنی بر به چالش کشیدن قدرت منطقه‌ای است؛ زمانی که او پس از تثبیت قدرت، راهبرد صبر استراتژیک را کنار نهاد و وارد فاز کنش تهاجمی شد.

۱-۳. تهاجم به ازبک‌ها

زمانی که صفویه درگیر صلح استانبول بود، ازبک‌ها ابتدا نیشابور و سپس مشهد را به تصرف خود درآوردند (قاضی احمد بن الحسینی القمی، ۱۳۸۳: ۸۹۸/۲). پس از این رویداد، شاه عباس تصمیم گرفت که رویه مدارا با ازبکان به دلیل وجود ضعف داخلی را کنار گذاشته و به نبرد با آنها بپردازد. از آن پس، نبردهای متعددی میان این دو حکومت رخ داد که نتیجه بسیاری از این نبردها به برتری صفویه منتهی شد. در این میان، ما شاهد ردوبدل مکرر نامه‌های تهدیدآمیز بین شاه عباس و عبدالؤمن خان ازبک هستیم که شاه عباس در یکی از این نامه‌ها، خان ازبک را به ترس از روبرویی با شخص خویش متهم کرده است (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۶۰-۵۵۸). پس از پیروزی‌های متعدد قزلباشان بر ازبک‌ها، شاه عباس و ارتش او مشغول نبرد با عثمانی شدند که شرح آن خواهد گذشت. ازبک‌ها اما این فرصت را غنیمت شمرده و به قصد غارت، بارها به هرات، مشهد و نیشابور حمله کرده و این مناطق را به تسخیر خود درآوردند. شاه عباس که از عدم روبرویی ازبک‌ها با وی و فرار خان آنان از جنگ مستقیم با قزلباشان به ستوه آمده بود، در نامه‌ای خان ازبک را «نمک‌به‌حرام» خوانده و وی را با این سخن که «آماده رزم باشید که رسیدیم» تهدید کرد (فلسفی، ۱۳۷۵: ۱۶۶۲/۴-۱۶۶۰) و جنگ نهایی که موازنه قدرت را به صورت جدی به نفع ایران تغییر داد و طی آن سران ازبک کشته شدند، در روز ۱۵ محرم ۱۰۰۷ق. در رباط پریان نزدیک شهر هرات رخ داد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۹۱۴/۲) و سپاه قزلباش پیروز و قدرت صفویه بر ازبک‌ها تحمیل گشت. پس از این جنگ، موازنه قدرت به نفع ایران برقرار گشته و نبرد جدی میان این دو حکومت شکل نگرفت. در نتیجه، روابط ازبکان و حکومت شاه عباس با تجاوز، جنگ و دشمنی ازبکان آغاز و سرانجام به دلیل قدرت برتر صفویه، با تفاهم، صلح و دوستی به پایان رسید (ولایتی، ۱۳۷۴: ۳۵).

افزون بر اقدامات نظامی، دیپلماسی چندجانبه شاه عباس علیه ازبک‌ها بر پایه اصل عقلانیت ابزاری، عاملی برجسته در تبیین سیاست خارجی شاه عباس است. یادگارسلطان

^۱. Preemptive Policy

روملو به عنوان اولین سفیر شاه عباس در ۹۹۹ق. (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۶۷۱/۲) با هدف دعوت اکبر شاه به جنگ با عبدالله خان دوم ازبک شیبانی (فلسفی، ۱۳۷۵: ۳۷۶/۱) رهسپار هند گورکانی شد. از آن زمان به بعد سفرا و ایلچی‌های متعدد بین طرفین همراه با نامه‌ها و هدایای گران‌بهاء و نفیس ردوبدل شد که حتی یکی از این هیئت‌ها که در ۱۰۲۷ق. با شاه عباس دیدار کرد را باشکوه‌ترین هیئت سفارتی می‌نامند که از آغاز سلسله صفویه تا آن روز به ایران آمده بود (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۵۷۱/۳). شاه عباس در دوره‌های متعددی سعی نمود که هندی‌ها را تحریک به حمله به ازبک‌ها کند، اما در این راه سود چندانی نبرد. از این رو با حفظ روابط دوستانه با هند، با استدلال اینکه قندهار تعلق تاریخی به ایران دارد، شاه عباس در ربیع‌الاول ۱۰۳۱ق. عزم تسخیر قندهار کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۵۹۲/۳-۱۵۹۱) و در پی آن، قندهار به صورت مسالمت‌آمیز تسلیم شاه عباس شد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۶۰۴/۳-۱۶۰۳).

۲-۳. تهاجم به عثمانی

در نتیجه اصلاحات، رفع شورش‌های داخلی و دفع خطراتی که از جانب ازبکان امنیت ایران را تهدید می‌کرد، کم‌کم قدرت حکومت شاه عباس افزایش می‌یافت. در سال ۱۰۰۸-۱۰۰۷ق. حکومت عثمانی با اعزام یک هیئت، درخواست‌هایی به حضور شاه عباس مطرح نمود که اهم این خواسته‌ها عبارت بودند از ۱. تجدید معاهده استانبول، ۲. بازگرداندن خراسان به ازبکان، ۳. بازگرداندن ۲۰ هزار خانواده کرد پناه آورده به صفویه و ۴. فرستادن پسر ارشد خود به عنوان گروگان به دربار عثمانی. شاه عباس با رد این درخواست‌ها در پاسخ گفت که پسر من ولیعهد من است و روزی شاه خواهد شد و من حق ندارم پادشاهی را به گروگان برای پادشاهی دیگر بفرستم (Anonymous, 1939: 79-80). این رویداد نخستین گام جدی شاه عباس برای مقابله با عثمانی بود. پس از این مخالفت با شروط چهارگانه که ذکر گردید، رویداد دیگری که باعث مقابله شاه عباس با عثمانی شد، اقدامات علی پاشا (بیگلربیگی عثمانی در تبریز) بود. حمله علی پاشا به اکراد سلماس (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۰۲۹/۲-۱۰۲۸) فرصت لازم را به دست شاه عباس برای آغاز جنگ و نقض پیمان با عثمانی داد و شاه علیه علی پاشا قشون کشید. شاه عباس پس از شکست علی پاشا در ربیع‌الثانی - جمادی‌الاول ۱۰۱۲ق. توانست تبریز را از تسخیر عثمانی‌ها خارج سازد (ملا جلال‌الدین منجم، ۱۳۶۶: ۲۴۹). پس از این اقدام بود که قشون قزلباش نسبت به عثمانیان رویه تهاجمی در پیش گرفت و این اقدامات و عملکرد بعدی شاه عباس مصادیق بارز تلاش

وی برای افزایش قدرت نسبی، ایجاد توازن قوا و تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای در برابر عثمانی هستند.

شاه عباس که عثمانیان را درگیر مشکلات داخلی، جنگ خارجی و ضعف اقتصادی می‌دید، طی فرمانی سپاه قزلباش را به دو دسته تقسیم کرد و در دو جبهه به نبرد عثمانی فرستاد. بخشی از این قشون به فرماندهی الله‌وردی خان به نواحی عادلجوزا و بخشی دیگر به فرماندهی قرچقای بیگ به ناحیه قارص تاختند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۰۶۶/۲-۱۰۶۵)؛ سرانجام این نبردها، پیروزی قزلباشان بر ینی‌چری‌ها بود. پس از این پیروزی و برقراری موازنه نسبی قوا بین طرفین، شاه عباس همچنان از تهدید عثمانی غافل نماند، چنانکه در پی افزایش تهدیدات چغال اوغلی، شاه عباس جهت ضربه زنی به سپاه عثمانی پیش‌دستی نموده و الله‌وردی خان را برای جنگ با عثمانی‌ها به وان فرستاد (ملا جلال‌الدین منجم، ۱۳۶۶: ۲۷۴-۲۷۳) و طی این نبرد، وان و مناطق همجوار به تسخیر قزلباشان درآمد. رویداد دیگری که می‌توان آن را عاملی مهم در چرخش موازنه قدرت به سمت صفویه و چیرگی قدرت شاه عباس بر سلطان عثمانی شرح داد، پناهندگی ۱۲ هزار جلالی از عثمانی به دربار صفویه (بایبوردی، ۱۳۴۹: ۳۶-۳۵) بود. جلالیان که از قدرت‌های محلی عثمانی به‌شمار می‌آمدند، با به ستوه آمدن از ظلم ینی‌چری‌ها با کوچ دسته‌جمعی به دربار صفوی پناه آورده و ترکیب قدرت مناطق مرزی را به نفع ایران تغییر وضعیت دادند.

با این رویداد پیش‌آمده و شکست ارتش عثمانی، شاه عباس از اوضاع آشفته عثمانی و درگیری‌های داخلی این کشور اطلاع یافت و این اوضاع را بهترین فرصت برای بازپس‌گیری عراق عرب که در زمان شاه تهماسب اول از ایران جدا شده بود، دانست و طی نبردی بغداد را از عثمانی پس گرفت (هدایت، ۱۳۸۰: ۶۸۶۱/۱۲). پس از تصرف بغداد، وی برای تسخیر تمامی عراق عرب طی فرمانی به امامقلی خان دستور داد در رأس سپاه قزلباش فارس، خوزستان و کوه‌گیلویه جهت تصرف بصره اقدام نمایند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۱۹). پس از این نبرد، بخش اعظم عراق عجم به تسخیر ارتش صفویه درآمد که موجب اعتراض سلطان عثمانی شد. طی این اعتراض، سلطان عثمانی نامه‌ای به شاه عباس فرستاد که شاه در پاسخ به سفیر ارسالی عثمانی چنین گفت که آنچه متعلق به ترک هاست، مال آنان است و آنچه متعلق به ایران است، در اختیار ایران باقی خواهد ماند (دلوااله، ۱۳۸۴: ۲۴۳-۲۴۲). سرانجام با بازپس‌گیری مناطقی که در دوره‌های پیشین از ایران جدا شده بودند، موازنه قدرت در منطقه به نفع ایران تغییر یافت.

۳-۳. اخراج پرتغالی‌ها از خلیج فارس پیش از ایجاد خطر جدی

حضور پرتغالی‌ها در هرمز و کنترل آنها بر تجارت خلیج فارس به طور مستقیم بر پایه‌های اقتصادی قدرت صفویه تأثیر می‌گذاشت. پرتغالی‌ها با حضور خود، همواره یک قدرت بیگانه در نزدیکی شاهراه تجارت ابریشم ایران بودند که می‌توانستند در شرایط بحرانی (مانند جنگ با عثمانی)، با ایجاد اختلال در تجارت ایران، تمرکز و امنیت حکومت را برهم زنند. اخراج آنها یک اقدام پیش‌دستانه بود که به تثبیت کامل قلمرو سرزمینی و افزایش حاکمیت ملی در یک محیط آنارشیک کمک می‌کرد. نیروی دریایی صفویه صاحب توان مقابله‌جویی با این مخاطرات پرتغالی‌ها نبود و به همین سبب، شاه عباس با درک صحیح شرایط و بهره‌گیری از اختلاف‌های سیاسی و تجاری اسپانیا و انگلستان در صدد اتحاد با انگلیسی‌ها برای اخراج پرتغالی‌ها از منطقه خلیج فارس و خلیج عمان برآمد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۲۴۷). از این رو شاه عباس برای جلب دوستی انگلیسی‌ها و برقراری توازن قوا در منطقه خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران و تقابل با پرتغالی‌ها در ۱۲ رمضان ۱۰۲۴ ق. فرمانی مبنی بر آزادی تجارت با بازرگانان انگلیسی در خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران صادر کرد (پارسادوست، ۱۳۴۵: ۲۳۷-۲۳۶). افزون بر بحث تجاری، شاه عباس که از بدقولی‌های اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها در حمله به عثمانی رنجیده‌خاطر شده بود (نوائی، ۱۳۸۶: ۹۷-۹۶)، می‌ترسید که با بهبود روابط میان عثمانی با آنان، به یکباره دوست پیشین به دشمن کنونی در بیاید و جریان تجارت ابریشم ایران را با مشکل همراه کند، بنابراین، در سال ۱۰۳۱ ق. شاه عباس بر علیه پرتغالی‌ها با انگلیسی‌ها متحد شد (شاردن، ۱۳۴۰: ۸۱/۳-۸۰) و اول قشم، بعد هم در ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۰۳۱ ق. هرمز تسخیر شد (فلسفی، ۱۳۱۶: ۸۲).

رفتار سیاست خارجی حکومت شاه عباس را می‌توان بر حسب تعریف مفاهیم نظری واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر به شرح جدول ۱ توضیح داد.

جدول ۱. یافته‌های تطبیقی مفاهیم واقع‌گرایی تهاجمی و رفتار حکومت شاه عباس

مؤلفه‌های نظری واقع‌گرایی تهاجمی	تعریف نظری	نمود در سیاست خارجی شاه عباس
آارشی نظام بین‌الملل	فقدان اقتدار مرکزی در نظام جهانی که دولت‌ها را به خودیاری وادار می‌کند.	محیط منطقه‌ای قرن هفدهم میلادی (رقابت عثمانی، ازبک، هند و اروپا) که شاه عباس را به بقاءمحوری سوق داد.
بقای دولت	هدف نهایی هر دولت در نظام آارشی بقاء است.	اصلاح ساختار نظامی، تمرکز قدرت در دربار، جابه‌جایی پایتخت، تثبیت مرزها (موازنه درون‌گرا) و ائتلاف و اتحادسازی با کشورهای متعدد اروپایی (موازنه برون‌گرا) برای تضمین بقای حکومت صفوی صورت پذیرفت.
کسب حداکثری قدرت نسبی	دولت‌ها برای تضمین بقاء در پی افزایش قدرت نسبی خود نسبت به رقبا هستند.	توسعه ارتش دائمی، کنترل منابع اقتصادی (ابریشم و تجارت خلیج فارس) و ایجاد برتری در مقابل عثمانی و ازبکان.
رفتار پیش‌دستانه	گسترش نفوذ به منظور پیشگیری از تهدیدهای آتی.	بیرون‌راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس و تصرف اراضی راهبردی عراق.
توازن قوا	ائتلاف یا همکاری موقت برای مهار قدرت رقیب یا دشمن مشترک و سازماندهی ارتش.	استفاده از روابط با اروپا (ونیز، انگلیس، هلند) برای ایجاد موازنه در برابر عثمانی و استفاده از مستشارانی نظیر برادران شرلی برای نوسازی ارتش.
عقلانیت راهبردی	تصمیم‌گیری‌های واقع‌گرایانه مبتنی بر هزینه-فایده.	انعقاد پیمان‌های صلح با عثمانی در کنار سیاست توسعه اقتصادی و تمرکزگرایی داخلی.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین چرایی و دلایل اتخاذ سیاست خارجی شاه عباس اول صفوی یک بازخوانی ساختارمند از اقدامات وی را بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر ارائه داد. برخلاف روایت‌های سنتی که اغلب تاریخ این دوره را بر اساس خصایص فردی شاه، رقابت‌های مذهبی شیعه و سنی و یا صرفاً توالی رویدادهای جنگ و صلح تفسیر

می‌کنند، این نوشتار استدلال کرد که منطق رفتاری دولت صفوی در این مقطع، پاسخی عقلانی و ساختاری به نظام آنارشیک حاکم بر غرب آسیا در قرن هفدهم میلادی بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که الگوی رفتاری شاه عباس در سه سطح "بقاء"، "موازنه‌سازی داخلی" و "توسعه‌طلبی تهاجمی" انطباق قابل توجهی با مفروضات پنج‌گانه مرشایمر دارد و می‌توان دوران او را گذار ایران از یک "دولت در آستانه فروپاشی" به یک "هژمون منطقه‌ای" دانست.

نخستین و بنیادی‌ترین یافته این پژوهش، تأیید وجود یک محیط امنیتی آنارشیک در پیرامون ایران عصر صفوی است. مرشایمر استدلال می‌کند که در فقدان یک اقتدار مرکزی جهانی، دولت‌ها همواره در سایه ترس و عدم قطعیت زیست می‌کنند و بقاء به اصلی‌ترین دغدغه آنان بدل می‌شود. وضعیت ایران در آغاز سلطنت شاه عباس تجلی عینی این موضوع بود. تحلیل رفتار شاه صفوی در سال‌های نخستین سلطنت به‌ویژه پذیرش صلح استانبول (۹۹۸ق.)، از دریچه اولویت‌بخشی به بقاء قابل تبیین است. حکومت شاه عباس به عنوان یک بازیگر خردورز دریافت که اصرار بر حفظ تمامیت ارضی در شرایط عدم توازن قوا به نابودی کامل حاکمیت منجر خواهد شد. بنابراین، پژوهش حاضر نتیجه می‌گیرد که صلح‌جویی اولیه شاه عباس، نه ناشی از ماهیت صلح‌طلبانه حکومت صفوی، بلکه یک عقب‌نشینی تاکتیکی در چارچوب واقع‌گرایی بود تا زمان لازم برای بازسازی قدرت فراهم شود.

افزون بر این، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گذار از ارتش قبیله‌محور و نامنظم قزلباش به یک ارتش دائمی، حرفه‌ای و مجهز به سلاح آتشین (تفنگچیان و توپخانه) به دستور شاه عباس، مصداق بارز استراتژی "موازنه‌سازی درونی" است. این اصلاحات تنها محدود به ابزار جنگ نبود، بلکه تغییر در ساختار سیاسی و اقتصادی را نیز شامل می‌شد. تمرکز قدرت در نهاد سلطنت، حذف واسطه‌های ایلیاتی (قزلباشان) و جایگزینی آنان با نیروهای وابسته به شاه (غلامان)، کارایی دولت را در استخراج منابع و بسیج نیرو افزایش داد. این پژوهش استدلال می‌کند که شاه عباس با این اقدامات، معمای امنیت داخلی را حل کرد تا بتواند با دستی باز به مصاف تهدیدات خارجی برود. همچنین شاه عباس در مواجهه با فرصت‌ها، کاملاً فرصت‌طلبانه^۱ عمل کرده و هر گاه رقیب را ضعیف می‌یافت، بلادرنگ برای کسب دستاوردهای حداکثری به جنگ متوسل می‌شد.

^۱. Opportunistic

فرجام سخن اینکه می‌توان گفت: ساختار نظام منطقه‌ای، سیاست خارجی شاه عباس اول را به نمونه‌ای تاریخی از نظریه واقع‌گرایی تهاجمی در بستری پیشامدرن تبدیل کرد. این پژوهش با تطبیق داده‌های تاریخی بر مدل مرشایمر به این نتیجه می‌رسد که الف) محرک اصلی رفتار خارجی شاه عباس نه جاه‌طلبی شخصی و نه تعصب مذهبی، بلکه "ترس ساختاری" ناشی از آنارشی منطقه‌ای و عدم توازن قواء بود؛ ب) مکانیسم عمل وی را ترکیب هوشمندانه‌ای از "صبر استراتژیک" (در زمان ضعف) و "تهاجم فرصت‌طلبانه" (در زمان قدرت) شکل می‌داد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آقاجری، سید هاشم و ابراهیم مشفق‌فر، "تحلیل استراتژی نظامی ایران و مؤلفه‌های آن در عصر شاه عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸ق.)"، *پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ*، ۱۳۸۹، سال ۱، شماره ۴، صص. ۲۴-۱.
- ابراهیمی کیایی، هادی، "پیشینه تاریخی فرهنگ استراتژیک «عزت‌طلبی» در سیاست خارجی شاه عباس صفوی"، *فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام*، ۱۳۹۸، سال ۹، شماره ۲، صص. ۱۸۱-۱۵۹.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، ۱۳۷۳، *نقاوه‌الآثار فی ذکر الاخیار*، به کوشش: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- الحسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین، ۱۳۸۳، *خلاصه‌التاریخ*، ۲ جلد، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- بایبوردی، حسین، ۱۳۴۹، *تاریخ پناهندگان ایران (از عصر صفویه تا اواخر قاجاریه)*، تهران: وحید.
- بلو، دیوید، ۱۳۹۶، *پادشاه بی‌رحمی که به اسطوره مبدل گشت*، ترجمه: خسرو خواجه‌نوری، تهران: امیرکبیر.
- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۴۵، *روابط شاه عباس اول با اسپانیا و پرتغال*، تهران: سهیل.
- ، ۱۳۸۸، *شاه عباس اول؛ پادشاهی با درس‌هایی که باید فرا گرفت*، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تاج‌بخش، احمد، ۱۳۴۰، *ایران در زمان صفویه*، تبریز: انتشارات کتابفروشی چهر.
- تاورنیه، ژان باپتیست، ۱۳۳۶، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، اصفهان: تأیید.
- ترکمان، اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، جلد ۲ و ۳، به کوشش: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.

ثواقب، جهانبخش، شهاب شهیدانی و پروین رستمی، "سیاست صلح‌طلبی شاه عباس اول نسبت به دولت عثمانی (با استناد به مکاتبات و معاهدات)"، *فصلنامه علمی تاریخ اسلام ایران*، ۱۳۹۹، سال ۳۰، شماره ۴۵، صص. ۳۳-۹.

جعفریگلو، محمد و بدرالسادات علیزاده‌مقدم، «اصول حاکم بر سیاست خارجی ایران در عصر شاه عباس اول بر پایه دیدگاه حافظ فرهنگی فر»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۴۰۲، سال ۲۴، شماره ۹۶، صص. ۱۸-۳. چگنی‌زاده، غلامرضا و حامد عسگری کرمانی، ۱۳۹۶، زبان، کنش، امنیت: مطالعات امنیتی و مکتب کپنهاگ، تهران: وزارت امور خارجه.

دلاواله، پیتر، ۱۳۸۴، *سفرنامه پیترودلاواله*، ترجمه: شعاع‌الدین شفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، ۱۳۹۴، *نظریه‌ها و فرا نظریه‌ها در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر مخاطب. رضانی، روح‌الله، ۱۴۰۲، *تاریخ سیاست خارجی ایران*، ترجمه: روح‌الله اسلامی و زینب پزشکیان، تهران: نشر نی. سایکس، سر پرسی، ۱۳۴۳، *تاریخ ایران*، ترجمه: سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد ۲، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علمی).

شاردن، ژان، ۱۳۴۰، *سیاحتنامه شاردن*، جلد ۳، ترجمه: محمد عباسی، تهران: امیرکبیر. غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۷۶، *روابط صفویه و اوزبکان (۱۰۳۱-۹۱۳ ه. ق.)*، تهران: وزارت امور خارجه. فلسفی، نصرالله، ۱۳۱۶، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، تهران: [بی‌نا].

-----، ۱۳۷۵، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران: انتشارات علمی.

-----، ۱۳۹۶، *سیاست خارجی ایران در دوران صفویه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. کاووسی عراقی، محمدحسن، ۱۳۷۹، *اسناد روابط دولت صفوی با حکومت‌های ایتالیا*، تهران: وزارت امور خارجه. کوئین، شعله، ۱۴۰۱، *شاه عباس؛ پادشاهی که ایران را از نو ساخت*، ترجمه: مانی صالحی علامه، تهران: نامک. لوئی بلان، لوسین، ۱۳۷۵، *زندگی شاه عباس*، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.

متی، رودی، ۱۳۹۳، *ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز. مرشایمر، جان. جی. و سباستین روزاتو، ۱۴۰۲، *دولت‌ها چگونه فکر می‌کنند*، ترجمه: ابوالفضل بازرگان، تهران: نشر کتابستان معرفت.

مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۹۳، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

منجم، ملا جلال‌الدین، ۱۳۶۶، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال*، به کوشش: سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید. مورگنتا، هانس، ۱۳۸۹، *سیاست میان ملت‌ها، تلاش در راه قدرت و صلح*، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.

موسوی‌نیا، سید رضا، ۱۳۹۴، *رتالیسم ایرانی؛ تحلیل نظری روابط خارجی از دولت صفوی تا سقوط پهلوی*، تهران: مخاطب.

نجفی، موسی و موسی فقیه‌حقانی، ۱۳۹۱، *تاریخ تحولات سیاسی ایران: بررسی مؤلفه‌های دین، تجدد و مدنیت در تأسیس دولت-ملت در گستره هویت ملی ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. نوایی، عبدالحسین، ۱۳۷۲، *روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی*، تهران: ویسمن.

نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد، ۱۳۸۶، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: سمت.

والتز، کنت، ۱۳۹۷، *نظریه سیاست بین‌الملل*، ترجمه: غلامرضا چگنی‌زاده و یوسفی، تهران: وزارت امور خارجه.
وثوقی، محمدباقر، ۱۳۸۴، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران: سمت.
وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح: سید سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
ولایتی، علی‌اکبر، ۱۳۷۴، *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول صفوی*، تهران: وزارت امور خارجه.
هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، جلد ۱۲، به کوشش: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

لاتین:

Anonymous, 1939, *A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the 17th and 18th Centuries*, Vol. 1, Fyre and Spoties Woode.
Carr, E. H., 1964, *The twenty years' crisis, 1919-1939: An introduction to the study of international relations*. Harper & Row. (Original work published 1939).
Mearsheimer, J. J., "The False Promise of International Institution", *International Security*, 1995, Vol 19, No 3.
Mearsheimer, J. J., 2001. *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton.

